

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدَ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّی سَلَامُ اللَّهِ [أَبْدًا] مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ. يَا لَیْتَنَّا کُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِکَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ الْحُسَیْنِ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِیعًا.

بحث در ادله ای بود که به آن ها استدلال شده برای اثبات تقیّد صدق اکراه به عدم امکان انفصّی به غیر التوریه. گفتیم که به دو دلیل مجموعاً کأنّ استدلال شده، دلیل اول از راه علائم حقیقت و مجاز است که ادعا این بود که متبادر از این واژه ای اکراه و مشتقات آن این هست که راه دیگری غیر از انجام متوعّد علیه، غیر از انجام آن وجود ندارد برای تفصّی از آن و فرار از آن ایعادی که مکره کرده. که توضیحات آن گذشت. به این استدلال دو اشکال شده.

اشکال اول این بود که از معتبره ی عبدالله بن سنان استفاده می شود که عدم امکان تفصّی لازم نیست در صدق اکراه. که بحث شد تفصیلاً از آن روایت مبارکه و نتیجه این شد که ولو سنداً بپذیریم اما دلالتاً نمی توانیم بپذیریم دلالت آن روایت را، حالا بعضی از وجوه آن را که فرموده بودند مورد قبول واقع نشد ولی بعضی از آن ها مورد قبول واقع شد.

اشکال دوم، فرمایش محقق آخوند قدس سره هست که ایشان می فرمایند بعید نیست «لایبعد دعوی صدق وقوع الفعل کُرْهاً إذا وقع بسبب الاکراه بحیث لولاه لما وقع و إن کانت تفصّی ممکناً و لکن لایتفصّی مکره لعدم داع عقلائی الیه کالتوریة أو لوجود داع کذلک الی عدمه» کذلک یعنی عقلاء. فرموده است که خب شما به علامت حقیقت و مجاز تمسّک کردید، ما می گوئیم که اکراه صحت حمل دارد، در کجا؟ در جایی که راه تفصّی وجود دارد ولی این شخص مکره به حساب داعی ای بر انجام آن ندارد یا نه، داعی عقلائی بر عدم انجام آن دارد. فرض کنید مکره ی گفته است این متاع خودت را به من بفروش و الا ماشینت را مثلاً آتش می زنم یا فلان ضرر را به تو وارد می کنم. این هم می تواند به دوستان خودش بگوید که جلوی این را بگیرد یا آن ها را بفرستد که

آن‌ها نصیحتش بکنند او را منصرف بکنند و امثال این‌ها. اما داعی بر این کار ندارد که حالا از آن‌ها بخواهد. با این که از آن‌ها خواستن هم برای او ضرری ندارد ولی می‌گوید ما تا حالا عمر کردیم رو به کسی نزدیم حالا، ولو این که مشکلی هم ندارد ولی داعی ندارد یا داعی بر علیه آن دارد، که حالا ما به این‌ها بگوییم فردا هم شاید بعداً یک وقتی ممکن است این‌ها یک چیزی از ما بخواهند. داعی ندارد این‌جا صادق است که می‌گویند این کار را مکره بود انجام داد آن متاع را اگر بفروشد به مکره، می‌گویند بله از روی کُره این کار را انجام داد و الا خودش ... چون با این که راه تفصّی داشت ولی چون آن راه تفصّی یک راهی بود که یا داعی بر انجام آن نداشت؛ داعی عقلائی، یا داعی بر عدم آن داشت ایشان فرموده که این‌جا صادق است. بعید نیست که بگوییم صادق است. پس صحّت حمل دارد که بگوییم هذا اکراه، می‌شود گفت. البته بعد می‌فرماید اگر از این هم قبول نکردید ما می‌گوییم این معامله باطل است و وجه آخری حالا، نه از راه اکراه، به وجه آخری که حالا بعد آن‌ها را صحبت می‌کنیم.

بنابراین فرمایش ایشان هم این است که پس این تبادر این که همه‌جا باید تفصّی ممکن نباشد تفصّی به غیر توریه که حالا مورد بحث هست. این مطلب درست نیست نه ما می‌بینیم صادق است اکراه صادق است. خب این‌ها مسائل برهانی که نیست، این‌ها مسائل وجدانی و استظهاری هست دیگر. انصاف مطلب این هست که در این موارد به ذهن می‌آید که اکراه صادق نیست. یک وقت هست که داعی بر عدم دارد در اثر این که یک محذور مهم و ضرری که حالا ولو کمتر از ضرر آن هست، بر این مترتب آن‌جا که آقایان هم گفتند نه، اما شما یک‌جایی تصور بکنید که ضرری نیست یعنی بر آن فعل متفصّی به، ضرری مترتب نیست نه ضرر مالی، نه جانی، نه عرضی، هیچ ضرری مترتب نیست. فقط این داعی بر این ندارد حالا ممکن است که گاهی داعی نداشتن بر آن کار تنبلی باشد. این باید بلند شود برود آن‌جا بگوید او تنبلی‌اش می‌آید. یا داعی بر عدم دارد این استراحتگاه که این‌جا هست ترجیح می‌دهد می‌گوید خب ما می‌فروشیم. ترجیح می‌دهد داعی بر عدم رفتن دارد. این‌جاها نمی‌گویند تو مکره بودی.

س: ظاهر معنای لغوی این هست که کار را با کراهت انجام بدهی یعنی از میل خودش نباشد لذا حرف آخوند فرمایش متینی هست. ادعای آن این هست که کار را باید از مبادی اراده‌ی خودم انجام ندهم یک مبدأ ارادی دیگری بیاید من را ... یعنی در واقع با بی میلی انجام بدهم میل من را بیاید در آن تأثیر بگذارد لذا فرمایش متینی هست مخصوصاً آن‌جایی که داعی عقلائی بر خلاف آن باشد. ما بیاییم بگوییم نه حتماً باید بیایی رو بزنی، ولو ضرر هم ندارد ولی حتماً رو بزنی، اگر رو نزنی، دیگر مکره نیستی و معاملات هم درست است.

## درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده‌دار دام ظلّه

موضوع: بیع

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲

ج: بله چون این طیب نفسی که این جا می‌گوییم معنای آن این نیست همان‌طور که قبلاً گفتیم. این اکراه معنای آن همین است که، و الا شما در مورد اضطرار هم همین جور است.

س: ???

ج: می‌دانم اکراه که می‌گویند یک نحوه کأن اجبار و این که ... فلذا توعید گفته شده، توعید به یک ضرر، و الا شما بگو که جایی که اگر با یک کسی رو در بایستی دارد آن جا هم باید بگویی اکراه است.

س: ???

ج: نه فرقی نمی‌کند این‌ها با هم دیگر. ما می‌بینیم جایی که می‌تواند تخلّص بجوید و تخلّص جستن آن هم مشکلی برای آن ایجاد نمی‌کند، محذوری برای او ایجاد نمی‌کند تخلّص می‌تواند بکند بدون این که محذوری برای او ایجاد بشود. این جا نمی‌گویند این جا از روی اکراه من این کار را کردم، عذر می‌خواهم، پس چه اکرهی داشته؟ پس صدق اکراه در این موارد ... عرض می‌کنم دیگر حالا این‌ها امور وجدانی است که انسان بین خودش و ارتکازات عقلائی و لغوی آن ببیند که صدق می‌کند یا نه.

از کلام بعضی از بزرگان، مثل محقق اصفهانی قدس سره یک برهانی استفاده می‌شود که با آن می‌توان، اگر آن برهان را بپذیریم جواب فرمایش محقق خراسانی را داد، غیر از این جوابی که حالا عرض کردیم. این جواب، جواب وجدانی بود به حسب ارتکاز لغوی و وجدانی، جواب دوم، جواب برهانی هست از فرمایش محقق خراسانی، و آن این هست که اکراه حامل و باعث و وادارنده‌ی مکره هست که آن کاری را که مکره از او خواسته مثلاً در بحث ما بیع، که از او خواسته، آن را انجام بدهد، چرا؟ چون آن کار را چه می‌بیند؟ دافع آن ضرر می‌بیند. مکره می‌گوید بفروش، اگر نفروختی فلان ضرر بزرگ را به تو وارد خواهیم کرد. این اکراه او باعث می‌شود که این انتخاب بکند فروش را، دفعاً لضرره. چون می‌بیند با این کار می‌تواند آن ضرری را که او توعید بر آن کرده است دفع کند و جلوی آن را بگیرد. خب در مواردی که این مکره جلوی پای خودش یک راه‌های دیگری را هم می‌بیند که آن‌ها هم ضرری برای او ندارد. در این جا که هم می‌تواند با آن فروختن، دفع ضرر آن را بکند و هم با آن راه‌های دیگری که به دوستانش بگوید یا نصیحت بکند یا چکار بکند، کارهای متعددی که گفتیم. می‌بیند با آن‌ها هم همین دفع ضرر می‌شود کرد.

پس دفع الضرر یک امر مشترک بین آن فعلی است که مکره خواسته انجام آن را، و انجام اموری که یُتفصّی به، امر مشترک بین این‌ها. این دفع ضرر به همه‌ی این‌ها می‌شود. وقتی دفع الضرر به هر دوی این‌ها شد، هم به آن، هم به این، و حالا این می‌آید انتخاب می‌کند فروش را، این حتماً نمی‌شود به آن حیث اشتراکی باشد که دفع الضرر باشد. چون امر مشترک که هم در آن پیدا می‌شود و هم در این پیدا می‌شود او اگر بخواهد علت انتخاب

بیع باشد در مثال ما، ترجیح بلامرجح است. چون این امر هم در آن هست و هم در این هست. پس علت نمی‌تواند چه باشد؟ دفع الضرر باشد. بلکه یک امری است که در خصوص آن بوده است. پس وقتی یک امری است که خصوص آن بیع بوده که آن را انتخاب کرده، پس سبب اکراه نمی‌شود. بنابراین ایشان می‌فرمایند این که اکراه بخواهد سبب باشد چرا اکراه سبب می‌شود؟ برای این که مکره می‌بیند که دفع آن ما اوعده علیه، این راه آن چه هست؟ راه آن عبارت است از انجام آن فعلی که مکره آن را درخواست کرده و خواسته. چون آن اکراه باعث می‌شود که این در چنین محاسبه‌ای بیفتد و انتخاب بکند اکراه سببیت پیدا می‌کند. اگر شما این حیثیت نباشد اکراه سببیت ندارد که سببیت اکراه برای این که آن کار را انجام بدهد این هست که آن اکراه موجب می‌شود ضرری را ببیند و می‌بیند این ضرر دفع آن به چیست؟ به این است که آن فعلی را که او درخواست کرده انجام بده، این است. حالا اگر تفصی وجود داشته باشد راه فرار و تخلص وجود داشته باشد پس بنابراین هم می‌تواند به انجام آن کاری که او درخواست کرده دفع ضرر بکند از خودش و هم به آن ما یتفصی به، پس این دفع الضرر دیگر در این جا می‌شود یک عامل مشترک، عامل مشترک نمی‌تواند انسان را دعوت بکند به یکی از اطراف. چون ترجیح بلامرجح است. پس اگر یکی از اطراف را انتخاب می‌کند، دافع آن و حامل آن، آن امر مشترک نیست یک چیز دیگری است. وقتی چیز دیگری شد پس بنابراین اکراه باعث نشده انجام بدهد. امر آخری باعث شده.

پس این که آقای آخوند می‌فرمایند با وجود ما به التفصی اکراه می‌تواند سبب باشد برهاناً نمی‌شود. با وجود ما به التفصی در کنار انجام آن فعلی که خواسته‌ی مکره است این ... و خود این بیان ایشان در حقیقت می‌توانیم یک دلیل قرار بدهیم، دلیل مستقل قرار بدهیم برای این که بگوییم عدم امکان تفصی لازم داریم تا اکراه سبب باشد. تا اکراه صادق باشد البته ایشان این مطلب را در این مقام نفرمودند در یک کلامی به مناسبت دیگر، ما از آن جا استفاده کردیم که اگر حرف ایشان درست باشد جواب این مقاله‌ی آقای آخوند داده می‌شود چون آقای آخوند چه فرمود؟ فرمود که «إذا وقع بسبب الاكراه بحيث لولا لما وقع» این که می‌گوید این بسبب الاکراه با این که تفصی وجود دارد این بسبب الاکراه انجام شده این با آن برهان سازگار نیست. برهان ایشان این هست «اکراه الغير إنّما يكون حاملاً للمكره على البيع» حاملاً یعنی سبباً. «اکراه الغير إنّما يكون حاملاً للمكره على البيع لكونه دافعاً للضرر المتوعدّ عليه» این برای این هست که آن بیع دافع آن ضرری است که آن مورد ابعاد واقع شده «و هذا العنوان موجودٌ في التفصی المفروض إمكاني» این امکان دفع ضرر در آن تفصی‌ای که مفروض این است که ممکن است و وجود دارد، آن جا هم هست. «و اختيار البيع بخصوصه» از بین این دو تا «لا محالة لخصوصية أخرى غير الجهة المشتركة بينه وبين التفصی لاستحالة أن تكون الجهة المشتركة مخصصة» آن نمی‌تواند مخصصه

باشد باید یک جهت دیگری باشد. حالا این در باب جاهای دیگری هم گفته می‌شود دو تا نان این جا هست دو تا ظرف آب هست و من هم تشنه هستم. هم این می‌دانم تشنگی را برطرف می‌کند هم آن. هم این نان گرسنگی را برطرف می‌کند و هم آن. پس من چرا این را برمی‌دارم می‌خورم؟ اگر رفع تشنگی است خب هر دو است، چرا به این صرف می‌شود؟ باید یک جهت دیگری باشد که باعث می‌شود که من این را انتخاب می‌کنم که در آن نیست.

«لإستحالة أن تكون الجهة المشتركة مخصصة فيستند البیع بالاخره الی غیر الاکراه» پس این بیعی را که انتخاب کرده مستند به غیر اکراه باید باشد. «فتدبر» این فرمایش ایشان است که با برهان در حقیقت جواب آقای آخوند را با این بخواهیم بدهیم.

بعد فرموده فتدبر. ممکن است فتدبر اشاره‌ی به این باشد که این بیان شما با فرمایش آقای آخوند تنافی ندارد. چون یک وقت هست که این آقا این جور نیست که داعی بر عدم داشته باشد آن جایی که داعی بر عدم دارد بر عدم آن، همان امری که باعث شده که آن را انتخاب نکند راه او را بسته، می‌شود خصیصه‌ای که این را انجام می‌دهد یا داعی ندارد که آن ما به التفصی را انجام بدهد، چون یا داعی بر عدم آن را دارد یا داعی بر آن ندارد فلذاست که آن اکراه عامل می‌شود.

پس بنابراین ... و آقای آخوند هم در این جا دارد می‌فرماید اما اگر یک جایی، داعی بر عدم این جور نیست که داعی بر عدم آن ما يُتَفَصَّى به داشته باشد بلکه نه حتی نسبت به آن ما يُتَفَصَّى هم موافق آن هست و داعی بر انجام آن را دارد ولی در عین حال می‌آید می‌فروشد. این جا را که آقای آخوند نمی‌فرمایند. این جا حتماً به اکراه ربطی ندارد. اما آن جایی که این چنین نباشد که یا آن قید را داشته باشد یا آن قید را داشته باشد این جا چرا، می‌شود گفت اگر آن حرف اول را رفع ید از آن بکنیم، یعنی آن را که گفتیم عرفاً صادق نیست به حسب موضوع له عرفی صادق نیست.

س: ???

ج: نه تأثیر تنها فایده‌ای ندارد برای این که صدق اکراه بکند. بله اگر آن نگفته بود این اصلاً نمی‌فروخت درست است اما این جور نیست که حالا هم بگویند مکرهاً فروختی.

س: اگر کسی لغت را این جور معنا بکند که اکراه یعنی دیگری در اراده‌ی شما ... آن استعاره و این ها را بیرون می‌کند ... دیگری در اراده‌ی شما به نحوی دخالت بکند که شما آن چیزی را که میل ندارید را ...

ج: خب این معنای اکراه نیست شما دارید دستکاری می‌کنید معنای لغوی را. فلذاست که تفرّد به الآخوند قدس سره و معمولاً قبل از ایشان و بعد از ایشان هم این مطلب را نپذیرفتند، برای این که خلاف مرتکزات عرفی و

## درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده‌دار دام ظلّه

موضوع: بیع

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲

لغوی انسان است فلذا خودش هم فرموده که لایبَعُد، بعد هم فرموده «و إن ابیت» باز این حرف را بپذیری، خودش هم به ضرس قاطع آن جوری نفرموده، بعید نیست که بگوییم این جوری هست. بعد هم گفته که اگر حالا اباء داری، حالا راه دیگری ما می‌رویم.

س:؟؟؟ قید سببیت منحصره و علیّت تامه است ایشان می‌گویند که انگار که لولاه؟؟؟ لولاه بوجه؟؟؟ همین ایشان در مقام اکراه می‌گویند اکراه می‌آید باعث می‌شود باز من اختیار می‌کنم من که قید اختیار خودم را از دست ندادم،؟؟؟ من اختیار می‌کنم من ترجیح می‌دهم که این کار را انجام بدهم این که همه‌ی قوم قبول دارند. این یعنی سببیت ناقصه، و سببیت ناقصه در بین ما یتفصّی به و بین امری که در آن اکراه شدم، در بین هر دو این سببیت آمد اکراه را ایجاد کرد این ما یتفصّی به که بود، برای دفع ضرر، این هم آمد او به من گفت، گفت می‌خواهی ضرر به تو نخورد بیا این کار را بکن، حالا خودم می‌آیم آن طرف را انتخاب می‌کنم کار مکره را انتخاب می‌کنم.

ج: آن وقت این‌جا اکراه سبب شده؟

س: بله. به همین معنایی که خودتان التفاط دادید وقتی که من بیایم دو تا ظرف آب، یا دویت تا ظرف آب جلوی من می‌گذارند می‌گویند چه چیزی باعث شد که تو الان آب را بخوری، یکی را انتخاب بکنی؟ این‌جا می‌گویند تشنگی نبوده؟ چرا، می‌گویند تشنگی باعث شده، عرفاً هم می‌گویند تشنگی باعث و دافع شده برای انجام خوردن. خب یکی اشکال کند خب اگر این شده تشنگی که برای همه رافعیّت داشته تو چرا این را انتخاب کردی؟ پس یک چیز دیگر بوده. این طوری نمی‌بینند. می‌گویند این که می‌گوییم تشنگی باعث شده علیّت ناقصه داشته سبب ناقص بوده به انضمام اختیار من که یکی از این‌ها را می‌توانم علی حدّ سواء انجام بدهم آدم انجام دادم و علیّت تامه شده. یعنی نکته‌ی لولاه لما وقع، نگفتیم لولاه بمعنای علیّت تامه‌ی منحصره. علیّت تامه نیست علیّت علی البدل هم ممکن است که باشد انحصاری نباشد به تفصّی ممکن است که علیّت پیدا بکند همین مقدار برای صدق اکراه کافی هست. لولاه لما وقع؟؟؟ و شاهد بر این که حاج آقا حرف آقای آخوند را ما می‌گوییم عرفی هست این هست اگر یک طرفی یک کسی آن طرفی بخواهند مکره را بیایند ببینند این‌جا مکره وجود داشته یا نه؟ من بیایم یک کسی را اکراه کنم این با این که تفصّی داشته آمد انجام داد بیع را، به من نمی‌گویند انصافاً مکره؟ ولو مکره... شما می‌آیید؟؟؟ نمی‌گویند مکره؟

ج: نه.

س: من می‌آیم یادش می‌کنم حکم نمی‌گویند تو مکره بودی؟

ج: یعنی خواسته اکراه بکند مثل این که آن زد شیشه را بشکند، شیشه نشکست، می‌گویند شکننده‌ی شیشه است.

## درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده‌دار دام ظلّه

موضوع: بیع

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲

س: حاج آقای کی نکته‌ای را عرض کنم اخافه صدق می‌کند، یعنی إخافه و ایجاد خوف در قلب او رعب و وحشت ایجاد شده اخافه هست خدایی وقتی اخافه در قلب کسی ایجاد شد؟؟؟  
ج: ولی اکراه موجب نشد.

س: انصافاً نمی‌گویند اکراه؟ آقا این هم به نحو علیت تامه عرض کردم که نیست انصافاً من می‌آیم می‌ترسانم او را، طرف را یک لحظه یک بشکن می‌زنم آقا می‌ترسد طرف را هم فرض کنید که ترسو هست می‌تواند تفصّی بکند انصافاً ... رعب هم ایجاد شد اخافه به معنای این که رعب ایجاد بشود نه این که من اخافه بکنم نترسد خوف ایجاد شد انصافاً به این می‌گویند؟؟؟ می‌گویند کجا می‌گویند عرف حتماً باید تفصّی به هیچ؟؟؟ نه این جوری نیست واقعاً حرف آقای آخوند عرفی هست ما نمی‌فهمیم، چطور می‌فرمایید عرفی نیست اکراه به معنای این که إخافه صدق بکند همین که من ترسیدم تحت تأثیر قرار گرفتم کار دیگری بکنم این کار را کردم، اکراه هست دیگر. به این هم می‌گویند مکره.

ج: اگر گفت که این فرش را به من بفروش و الا کذا خواهم کرد، شما فوراً می‌توانستید در را ببندید و او هیچ کاری نمی‌تواند بکند خب الان می‌توانستی این کار را بکنی، می‌گوید آقا مکره بودم فروختم. همه می‌خندند تکذیب می‌کنند خب در را می‌بستی. یا می‌رفتی آن طرف. آن هم از روی تنبلی حاضر نبود حوصله‌ی بلند شدن نداشتم، می‌گویند آقا مکره بودی؟

س: بله می‌گوید اخافه شدم. چرا نگویید؟

ج: ببینید حالا این جا که بیع هست شما ببینید در مواردی دیگر، در موارد محرمات،

س:؟؟؟

ج: نه از نظر لغت فرقی نمی‌کند صدق لغت که، واضع لغت نیامده که وضعیات آن‌ها را ببیند ما می‌خواهیم ببینیم اکراه.

س:؟؟؟

ج: آن جا می‌گویند آقا مکره نبود. چه مکره‌ی بودی؟

س: می‌گویند مجبور نبودی، نمی‌گویند مکره نبود.

ج: نه نکره هم می‌گویند نبود. نه اگر راه دارد می‌گوید مکره نبود،

س: این حاج آقا صدق مجبور بودن بله نمی‌شود. این اکراه فارسی زبان‌ها، فارسی زبان‌ها بله اکراه ... کما این که می‌گویند لا اکراه فی الدین، توی بحث حجاب اجباری، می‌گویند لا اکراه را به معنای اجبار می‌گیرند اکراه فارسی زبان با عرب ... عربی اکراه به معنای اخافه، اگر باشد ما که نیستیم اگر تبادر آن؟؟؟

ج: شما اصل تان عرب هست ولیکن قبول ندارید؟؟؟

س: حاج آقا توی محرمات دلیل آن این نیست توی محرمات دلیل آن این هست که آن‌ها وقتی می‌بینند که حرام است می‌گویند این اکراه هست ولی چون حرام را؟؟؟

ج: نه اصلاً اکراه صادق نیست نه تخصیص خورده آن‌جا، رفع ما اضطرّوا الیه تخصیص خورده باشد.

س: نه آن‌جا را می‌گویند اصلاً، واقعاً می‌گویند برای آن‌جایی که اکراه به نحو این باشد که من چیزی را که اراده نداشتم داعی عقلانی دارم آن‌جا را می‌گویند اکراه هست ولی می‌گویند واضح است که محرم را نمی‌شود با چنین اکراهی؟؟؟ آن در نظر متشرع واضح است که حرام الهی را بخاطر تنبلی نمی‌شود کنار گذاشت آن یک بحث دیگری است این که ما بیاییم بگوییم اکراه صادق است ولی واضح باشد عند المتشرعه که به واسطه‌ی اکراه این‌چنینی ضعیف که بخاطر تنبلی و این امور باشد حرام الهی را نمی‌شود تعطیل کرد، لذا آن دلیل لا اکراه این‌جا را در بر نمی‌گیرد آن مشکلی ندارد می‌توانیم این‌طور بگوییم.

ج: نه صدق.

س: چرا می‌کند. ولی آن دلیل ... ولی نسبت به محرمات می‌آییم می‌گوییم

ج: یعنی تخصیص خورده یا انصراف دارد. ولی صدق نمی‌کند.

س: بله در نظر متشرعه انصراف دارد که این اکراه ضعیف بیاید جلوی محرمات بگیرد.

ج: حالا عرض کردم دیگر برهان که این‌جا نمی‌شود اقامه کرد ولی ما تصدیق نمی‌کنیم که در مواردی که می‌تواند تخلّص بجوید و آن تخلّص هم خودش محذوری بر آن مترتب نیست مثل اضرار دیگر و این‌ها محذوری برای آن مترتب نیست حتی یک وقت مشقّت فراوان دارد حتی، و امثال این‌ها درست است. اما هیچ محذوری هم بر آن مترتب نیست در این موارد بخواهیم بگوییم که عرف می‌گوید این‌جا اکراه هست، حداقل آن این هست که ثابت نیست. اگر نگوییم ثابت العدم است اما صدق اکراه در این موارد صادق نیست. احراز نمی‌کنیم.

س: حاج آقا اگر مولا بگوید اکرما اولادکم علی الصلاة،

ج: خب فرموده «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» (نور، ۳۳)

س: اگر این‌طور فرض کنید مولا به ما گفت اکرما اولادکم علی الصلاة. من می‌خواهم این واجب را امتثال بکنم همین که بیایم بترسانم او را و بگویم بابایی اگر این کار را نکنی، فلان کار را می‌کنم که بدت می‌آید گوش تو را می‌پیچانم، این بجهی من هم می‌توانسته راه‌های دیگر تفصّی را نمی‌آیم از او ببندم راه‌های دیگر تفصّی را



نمی توانم ببندم، در را نمی بندم به روی او که فرار بکند در را هم باز می گذارم باشد ولی یک توعید می کنم او را. راه را نمی بندم. می گویم عدم تفصی را هم باید؟؟؟

ج: بله یک وقت شرایط جوری هست که او اصلاً آن موقع به ذهنش نمی آید راه فرار دارد بابای او هست آن جا می گوید گوش تو را فلان می کنم او هم می گوید من چه جور می توانم از بابای خودم فرار بکنم؟  
س: بالاخره که باید برگردد.

ج: بله، ببینید آن ها یا لااقل در آن حالت توجه به راه تفصی ندارد یا ... یکی از اقوام ما، خدا رحمتش کند، می گفتند که خیلی زرنگ بوده در بچگی اش، می گفتند که پدر بزرگ ما وقتی گاهی کارهایی انجام می داده می خواسته که او را تنبیه بکند او تا می دیده که می خواهد تنبیه بشود آیهی سجده می خوانده، تا آیهی سجده می خوانده ایشان می افتاده به سجده و او فرار می کرده. او توجه داشته، اما حالا کدام بچه ای توجه دارد که آیهی سجده بخواند که آن بیفتد به سجده و فرار بکند البته بعد گفتند که ایشان می فرموده که آن اهم است، من سجده را بعداً انجام می دهم.

خب این هم راه فرمایش آقای آخوند و ما مرتبط به. حالا إما به آن جور جواب و إما این جواب. این دلیل اول. دلیل دوم را عرض کردیم عبارت است از بیانات مختلفی که جامع آن ها استفاده ی از بعضی از عناصری است که اخذ آن ها در مفهوم اکراه مفروعٌ عنه گرفته شده. و می گویند لازمه ی آن عناصر مأخوذه ی مسلّمه این هست که اگر تفصی ممکن است پس آن عنصر وجود ندارد و قهراً پس عنوان اکراه صادق نخواهد آمد.  
هفت هشت تا شاید روی هم رفته ما در این باب بیان داریم از بزرگان.

بیان اول از شیخ اعظم قدس سره هست ایشان فرموده است که همان طور که در سابق گفته شد و شیخ هم فرمودند صدق اکراه در جایی است که داعی بر انجام آن عمل؛ خوف ترتّب ضرر باشد آن ضرری که مکره ایعاد به آن کرده. خوف ترتّب آن ضرر اگر موجب شد که من آن کار مکره علیه را انجام بدهم آن جا صدق اکراه می کند از خوف الضرر. خوف ترتّب ضرر در صورت ترک آن فعل. این مأخوذ است. ایشان می فرمایند که حالا اگر شما قدرت بر تفصی داشتید آیا خوف ضرر مترتّب فقط بر ترک آن هست؟ یا نه بر ترک آن و عدم انجام ما یُتفصی به است؟ اگر من نه متاع را بفروشم به او و نه فرار بکنم و نه بروم به دوستان بروم بگویم که شکایت بکنند و نه فلان کار را نکنم، فلان کار را نکنم، اگر همه ی این ها را ترک بکنم ضرر به من متوجه خواهد شد و الا تنها بفروشم به او، ولی آن کارها را انجام بدهم خب ضرر مترتّب نمی شود ترتّب ضرر ترک هر دو امر است. وقتی ترک هر دو امر شد پس نتیجه می گیریم که هم با انجام آن فعل مکره علیه می تواند دفع ضرر بکند هم با انجام آن ما یُتفصی به. با هر دو می تواند دفع ضرر بکند. وقتی با هر دوی آن ها می تواند دفع ضرر بکند، پس

انتخاب آن فعلی که مکره<sup>۱</sup> علیه است به اختیار خودش هست و اکراه نیست به اختیار خودش هست. و این جا سلب می‌شود عنوان اکراه، لا یقال این جا شبیه جایی است که مکره بیاید بگوید یا این فرش را بفروش و یا ماشین خودت را به من بفروش، خب آن جا مختار می‌شود دیگر، چون یا این را بفروشد دفع ضرر می‌شود ماشین را بفروشد به او دفع ضرر می‌شود. آیا این جا شما نمی‌گویید اکراه صادق است؟ چه فرش را بفروشد چه ماشین را بفروشد؟ خب این جا هم مثل آن جاست.

جواب این است که آن جا هر دوی این‌ها دو فرد مکره<sup>۲</sup> علیه است؛ اما این جا هر دوی آن‌ها مکره<sup>۳</sup> علیه که نیست دو فرد مکره<sup>۴</sup> علیه نیست بلکه جایی که شخصی اکراه می‌کند به امور متعدده، که یا این را انجام بده یا این را انجام بده یا این را انجام بده، این جا هر کدام را که شما انتخاب بکنی، مکره<sup>۵</sup> علیه هستی و اکراه صادق است اما این جا امر دائر است بین بیعی که مکره<sup>۶</sup> علیه است و ما یفصّی<sup>۷</sup> بهی که مکره<sup>۸</sup> علیه نیست. پس بنابراین در مواردی که تفصّی<sup>۹</sup> وجود دارد در حقیقت در آن موارد خوف ضرری که مأخوذ است و از عناصر مأخوذی در صدق اکراه است این خوف ضرر در آن موارد در حقیقت وجود ندارد نسبت به آن ... آن خوف ضرر در آن جاها در حقیقت عاملیت ندارد آن خوف ضرر در آن جاها که ما یتفصّی<sup>۱۰</sup> به باشد عاملیت ندارد چرا؟ برای این که آن خوف ضرر فقط مرتّب بر این نیست بر دو چیز است پس آن ضرر هم به آن فعلی که او اکراه کرده و هم به فعل دیگری که او اکراه بر آن نکرده قابل دفع است وقتی که چنین شد پس این شخص بالوجدان اختیار دارد و از روی اکراه دیگر انجام نمی‌دهد به اختیار خودش دارد آن را انتخاب می‌کند. پس صدق اکراه نمی‌کند. این را شیخ از کجا درآوردند؟ این را از خوف ضرر درآوردند.

خب این فرمایش شیخ اعظم است.

من یک نکته فقط این جا عرض بکنم. حالا تتمه‌ی کلام. ببینید ما می‌گوییم که، عرض می‌کنیم که این فرمایش شیخ اعظم دخالت دادن آن عنصر در این بیان مستدرک<sup>۱۱</sup>، نیازی نیست. شما از اول بیا این جوری بگو، بگو آقا در این مواردی که راه دیگری غیر از انجام آن وجود دارد بنابراین مختار است اختیار دارد و وقتی اختیار دارد خب صدق اکراه نمی‌کند چه نیازی داریم که خوف ضرر را بیاوریم از خوف ضرر با یک چیزهایی بخواهیم بچسبانیم به این؟ خب وجدانی هست به آن هم توجهی نکنیم، این یک بیان که شیخ اعظم قدس سره فرموده است. تا حالا بیانات دیگر ان شاء الله فردا.

و صلی الله علیه محمد و آل محمد.

پایان.